



انشرون



اسب سیاه

رسیدن به موفقیت و کامیابی از مسیری
کاملاً متفاوت از آنچه همه به ما می گویند

تادرز | اُکی اُگاس . پیام بهرام پور

رز، تاد، ۱۹۷۴ م. / Rose, Todd, 1974-	سرشناسه:
اسب سیاه: رسیدن به موفقیت و کامیابی از مسیری کاملاً متفاوت از آنچه همه به ما می‌گویند / نویسنده: تاد رز، اگی آگاس؛ مترجم: پیام بهرام‌پور.	عنوان و نام پدیدآور:
تهران: نشر مون، ۱۴۰۱.	مشخصات نشر:
۲۱۶ ص.	مشخصات ظاهری:
۹۷۸-۶۲۲-۵۹۱۴-۲۹-۲	شابک:
فیبا	وضعیت فهرست‌نویسی:
Dark horse: achieving success through the pursuit of fulfillment, [2018].	یادداشت عنوان اصلی:
کتابنامه: ص. ۲۲۲-۲۳۱	یادداشت:
رسیدن به موفقیت و کامیابی از مسیری کاملاً متفاوت از آنچه همه به ما می‌گویند	عنوان دیگر:
موفقیت -- جنبه‌های روان‌شناسی	موضوع:
Success -- Psychological aspects	موضوع:
اعتلا / Excellence	موضوع:
رضایت خاطر / Satisfaction	موضوع:
فردیت / Individuality	موضوع:
آگاس، اگی / Ogas, Ogi	شناسه افزوده:
بهرام‌پور، پیام، ۱۳۷۱، مترجم	شناسه افزوده:
BF۶۲۷	رده‌بندی کنگره:
۱۵۸/۱	رده‌بندی دیویی:
۹۰۶۸۰۹۲	شماره کتاب‌شناسی ملی:
۱۷۲۴۶۰۱	

پیشگفتار | قالب شکنی

صدالبته که پشت همه این‌ها یک اندیشه چنان ساده و زیبا و فریبنده هست که وقتی از پس یک دهه، سده یا هزاره عیان می‌شود و درکش می‌کنیم، با خودمان می‌گوییم مگر می‌شد جز این باشد؟

جان آرچیبالد ویلر - فیزیکدان

۱

همه غافلگیر شدند.

در سال ۲۰۰۵، جنی مک‌کورمیک با استفاده از تلسکوپ بیست و پنج سانتی متری رصدخانه فارم کاو^۱، در اوکلند نیوزیلند توانست سیاره‌ای ناشناخته را در منظومه‌ای کشف کند که پانزده هزار سال نوری با زمین فاصله داشت. جنی چند سال بعدتر بازم مایه^۲ شگفتی همه شد، چون یک سیارک^۲ تازه کشف کرد و روی حساب وطن پرستی اسمش را هم گذاشت نیوزیلند. از آن به بعد چیزی حدود بیست مقاله علمی را با همکاری دیگران

1. Farm cove

۲. جسمی فضایی که از یک سیاره کوچک تر است.

نوشته که در مجلات دانشگاهی و از جمله نشریه معتبر ساینس^۱ منتشر شده و کار به جایی رسیده که گیتس مک فادن، بازیگر مجموعه تلویزیونی پیشتازان فضا^۲، وقتی او را در نمایشگاه قصه‌های علمی تخیلی دید، از او امضا گرفت. این‌ها به کنار، شاید مهم‌ترین دستاورد جنی همانی باشد که کمتر کسی می‌داند: او یکی از مهم‌ترین ستاره‌شناسان امروز دنیاست، بدون تحصیلات دانشگاهی.

راستش را بخواهید حتی دبیرستان را هم تمام نکرده. سایه پدر بر سرش نبوده و در شهر کوچک وانگانویی^۳ بزرگ شده و خودش می‌گوید: «اصلاً مدرسه جای من نبود. کلی شرو شور بودم و هیچ از سرو وضعم خوشم نمی‌اومد. آدم لجبازی بودم و مادرم هم جلودارم نبود. فقط دلم می‌خواست از مدرسه بزنم بیرون.» سر پانزده سالگی مدرسه را رها کرد و توی یک اسطبل نظافتچی شد. این کم بود، تازه مادرش هم او را رها کرد و دیگر تنهای تنها شد. درمانده کوشید از دبیرستان مدرک معادل بگیرد و امتحانات را بگذراند که در این هم ناکام ماند. به بیست و یک سالگی که رسید خودش یک بچه داشت که او را هم باید دست خالی و تنها بزرگ می‌کرد. و توی یک فست‌فودی بزرگ مشغول کار شد و دست‌کم از بابت خورد و خوراک پسرکش خیالش راحت شد. در یک کلام، هیچ آینده‌ای نداشت.

تا زمانی که نقطه عطف زندگی‌اش فرا رسید.

بیست و چند ساله بود که یک شب به دیدار یکی از خویشاوندانش رفت که خانه‌شان دور از شهر و در کوهپایه یک آتشفشان خاموش قرار داشت. همان‌جا یکی از همان خویشاوندان یک دوربین شکاری دوچشمی داد دستش و گفت نگاهی به آسمان بیندازد. دور از شهر بودند و خبری هم از نورهای مزاحم نبود و راه شیری با همه جلوه‌اش در آسمان نورافشانی می‌کرد. جنی گفته: «هنوز هم خاطره‌ش برام زنده‌ست. خوابیده بودم روی چمن نم خورده و دوربین به چشم آسمون رو می‌پاییدم. وای خدا! اون همه ستاره! محشر بود. زبونم بند اومد. هیچی از ستاره‌ها نمی‌دونستم، ولی حالا دیگه دلم می‌خواست بدونم.» این لحظه معنادار او را واداشت دست به کار مطالعه در مورد ستارگان شود. البته که از علوم سر رشته‌ای نداشت، ولی با پشتکار فراوان و شکیبایی خودآموزی کرد و پا در راه مطالعه آسمان با تلسکوپ‌های بزرگ‌تر گذاشت. یازده سال بعد و در پی مطالعه و خودآموزی در این

1. Science

2. Star Trek: The Next Generation

3. Wanganui

عرصه، در ۱۹۹۹ توی گلخانه خودش با استفاده از خرت و پرت و وسایل دوراندختنی یک رصدخانه کوچک گنبدی برپا کرد. پنج سال بعد از اینکه رصدخانه خودش به اسم «فارم کاو» را توی خیاط پشته راه انداخت، توانست سیاره‌ای را کشف کند که سه برابر مشتری بود. از زمان ویلیام هرشل که در سال ۱۷۸۱ اورانوس را پیدا کرده بود، دیگر هیچ ستاره‌شناس^۱ آماتوری نتوانسته بود کره‌ای را کشف کند و این نکته نام جنی را در کنار هرشل قرار داد.

فرد دیگری به نام آلن رولو هم داریم که همین جوری دهان همه را از شگفتی باز گذاشته و مجله تاون اند کانتی^۲ نام او را به عنوان یکی از مهم‌ترین خیاط‌های کشور ثبت کرده؛ خیاط چیره‌دستی که همه برنده‌های مهم لباس برای همکاری با او سرودست می‌شکنند و لباس‌هایش زیننده تن مدیران رده بالا، آدم‌های مشهور و ورزشکاران حرفه‌ای است. بوتیک او با نام آلن رولو کتور در یکی از مجلل‌ترین محله‌های بوستون است و پذیرای برنده‌های مهمی چون تاج، ریتز-کارلتون، فور سیزنز و ماندارین اورینتال. به او لقب «استاد پارچه» داده‌اند؛ پارچه‌های کشمیر بی‌چنزا، دراگو سوپر ۱۸۰ و لورو پیانا ۲۰۰ زیر دستش بدل به خلاقانه‌ترین البسه شده‌اند. سبک کاری او ملغمه‌ای است از محاسبات ریاضی دقیق، دانش عمیق از جنس و کیفیت پارچه و از همه مهم‌تر درک درست از آدم‌ها و مشتریان.

خودش می‌گوید: «باید شخصیت آدم‌ها، سن و سالشون، رنگ پوست، شغل، شیوه زندگی و خواسته‌هاشون رو در نظر بگیری. اینکه بفهمی کی هستن کافی نیست، باید حواست باشه که این‌ها دلشون می‌خواد کی باشن.» در برخورد آن قدر ساده و بی‌آلایش است که همه با او گرم می‌گیرند و خودشان را بروز می‌دهند. حتی آدم‌های مشکل‌پسند و مبادی آداب هم پیش او راحت‌اند.

لابد خیال کرده‌اید این آدم در رسیدن به چنین جایگاهی راه درازی را رفته و همه زندگی‌اش را وقف همین کار کرده. البته که در آمریکا بیشتر خیاط‌ها و طراحان مد از خانواده‌هایی برخاسته‌اند که نسل‌اندرونسل کارشان همین بوده، یا از اروپا آمده‌اند که خیاط‌ها معمولاً از همان کودکی توی این کار بوده‌اند.

ولی این مورد درباره آلن درست از آب درنیامد.

او در خانواده‌ای با شش بچه قدونیم‌قد در لئومینستر که یک شهر پرت در ایالت ماساچوست است بزرگ شده. وقتی دبیرستان را تمام کرد به دانشگاه جنوب شرقی ماساچوست

۱. ستاره‌شناسی که تحصیلات دانشگاهی ندارد.

رفت که اگرچه هزینه زیادی نداشت، نظر به اینکه خانواده اش پرجمعیت بود، والدینش بضاعت تأمین هزینه هایش را نداشتند. به همین خاطر آن مجبور بود جاهای مختلفی کارهای نیمه وقت بگیرد و روزها را در دانشگاه باشد، عصرها در پمپ بنزین و شب ها روی کامیون کار کند. باز هم نمی شد و این همه کار او را از درس خواندن می انداخت. به امید اینکه روزی پول درس خواندن را داشته باشد، از دانشگاه بیرون آمد و توی یک میخانه مشغول کار شد و شروع کرد به فروختن نوشیدنی ارزان به دانشجویهای بی پول و کارگرهای خسته. هیچ چشم اندازی هم پیش رویش نبود.

ولی هرچه این آدم بی چیز و گمنام بود، شم اقتصادی فوق العاده و شناخت عمیقی از خلق و خوی آدم ها داشت. زد و صاحب میخانه تصمیم گرفت آنجا را بفروشد و آن که تازه بیست سالش شده بود، به این بخت چنگ زد و بانکی پیدا کرد و مدیرانش را هم قانع کرد که می تواند میخانه را بهتر از صاحب قبلی بچرخاند. بانک به او اعتماد کرد و وام را داد و او هم میخانه را خرید و جواب اعتماد مدیران بانک را در کوتاه ترین زمان داد. مشتریانش یکباره زیاد شدند و در اندک زمانی بدهی اش را با بانک صاف کرد. ولی این پایان راه آن نبود. در گام بعدی همه ساختمانی را که میخانه بخشی از آن بود خرید و جای آن یک شرکت املاک راه انداخت. بعد آپارتمانی چهارطبقه خرید و بعدترش ساختمانی دیگر و این یکی را تبدیل به رستوران کرد. بعد یک میخانه دیگر و بعد باشگاه تنیس. سر بیست و هشت سالگی از آن بچه ای که برای تأمین پول دانشگاه شب کاری می کرد بدل شده بود به مالک یک امپراتوری اقتصادی در شهر کوچک خودشان.

انگار همه چیز داشت، ولی هنوز حس می کرد یک چیزی کم دارد. چند سال بعد یک روز صبح که ایستاده بود جلوی آینه، به خودش گفت: «این من نیستم. من بیشتر از این هام.» و یک دفعه همه کسب و کارش را فروخت و رفت به بوستون و همه را شگفت زده کرد. دست به کاری هم زد که هیچ کس فکرش را نمی کرد: دوختن لباس مردانه.

دگرگونی بزرگی بود، ولی همه جان و دل آن همین را می خواست و خودش را وقف آموختن ترفندها و ریزه کاری های این کار کرد. سر سال دوم هم اولین جایزه ملی لباس خودش را گرفت. کار به همین جا ختم نشد و در اندک زمانی بوتیک او در برابر همه طراحان مد و لباس آمریکا قد علم کرد و برایشان بدل به رقیبی جدی شد.

راهی که جنی و آلن پیمودند قالب های ذهنی معمول ما را در مورد راه های رسیدن به موفقیت درهم می شکند. برای اینکه به یک ستاره شناس سرشناس بدل شوید راه معمول

این است که در رشته مرتبط دکترا بگیرید و توی یک دانشگاه حسابی فوق‌دکترا را هم تمام کنید و بعد تازه بیفتید به تدریس، نه اینکه در بیست و یک سالگی بچه بیاورید و توی حیاط خانه تلسکوپ علم کنید. راه طراح لباس شدن هم این است که از جوانی دنبال کار بیفتید و آهسته و پیوسته همهٔ چم‌وخم کار را یاد بگیرید، نه اینکه از وسط یک کار دیگر یک‌دفعه میانه‌بر بزنید و بپرید وسط. جنی و آلن انگار از ناکجا آمدند و جوری در کارهاشان درخشیدند که سابقه نداشت و امضای خودشان را پای کارها گذاشتند.

این جور برنده‌ها که ناگهان از ناکجا پیدا می‌شوند، یک تعریف مشخص و یک عبارت دقیق دارند.

به این جور آدم‌ها می‌گویند «اسب سیاه».

۲

عبارت «اسب سیاه» نخستین بار پس از انتشار کتاب دوک جوان^۱ در سال ۱۸۳۱ وارد فرهنگ عمومی شد و به سرعت جا افتاد. قهرمان داستان آن کتاب در صحنه‌ای روی اسبی شرط کلانی می‌بندد، ولی «یک اسب سیاه که هیچ‌کس گمانی به بردش نمی‌برد» از همه جلو می‌زند و باعث باخت قهرمان می‌شود. بعد از آن هر جا سخن از «اسب سیاه» می‌شود، منظور قهرمان و برنده‌ای است که هیچ‌کدام از شرایط برد را نداشته، ولی در روندی شگفت راه خودش را تا جایگاه اول بریده و رفته و همه را میبهوت گذاشته.

از همان زمان، جوامع مختلف علاقهٔ فزاینده‌ای به این اسب‌های سیاه داشته‌اند که تا پیش از برنده شدن هیچ‌کس هیچ توجهی به این آدم‌ها نداشته، ولی بعد از پیروزی همه به سرگذشت این‌ها علاقه پیدا می‌کنند و می‌کوشند سر از کارشان دریاورند. نکته این است که انگار چیز به درد بخوری هم در این سرگذشت‌ها نیست و جایی را نمی‌توان در کارشان یافت که سرمشق باشد و تنها حس می‌کنیم بخت یارشان بوده.

البته که پشتکار اسب‌های سیاهی چون جنی و آلن را می‌ستاییم، ولی این دگرگونی از فروشندهٔ فست‌فود و میخانه‌چی تا ستاره‌شناس و طراح مد، آن قدر خارق‌عادت و استثنایی است که نمی‌شود تقلیدش کرد و سرمشق محض قرارش داد. به همین خاطر است که وقتی حرف از راه موفقیت می‌شود، ما ترجیح می‌دهیم رد کار تایگر وودزها^۲،

1. Dark Horse

2. The Young Duke

۳. Tiger Woods؛ گلف‌باز آمریکایی.

موتزارت ها و وارن بافت ها^۱ را بگیریم. آن ها که همه انتظار موفقیتشان را داشته اند. موتزارت از هشت سالگی سمفونی تصنیف می نوشت و وارن بافت از یازده سالگی توی کار بورس بود و تایگر وودز هم از شش سالگی اولین جایزه های گلفش را گرفت. این ها همگی از سنین پایین می دانستند در زندگی چه می خواهند و همه وقت خود را صرف همان می کردند. راهکاری که این آدم های بزرگ به ما می دهند تا حدی ساده است. می گویند مقصدتان را بدانید، خیلی خیلی خیلی سخت کار کنید و از سر موانع با پشتکار بگذرید تا به مقصد برسید. این «فرمول استاندارد» را همه بلدند و از زبان معلم ها، مادر و پدر، رؤسا و حتی دانشمندان شنیده اند و همه می دانند دستور موفقیت همین است. ولی دستورکار اسب سیاه این نیست. این ها از راهکارهای پیچیده ای به موفقیت رسیده اند که به این سادگی قابل بیان و تقلید نیست.

اگر ماجرا را سروته ببینیم چه؟

۳

انگار از همان آغاز زندگی انسان بر روی کره زمین دستورالعمل هایی برای موفقیت وجود داشته، چون آموزه های مرتبط با «زندگی بهتر» قدمتی اندازۀ فلسفه دارند و همین هاست که بعدتر صاحب نظران به آن «ادبیات موفقیت» نام داده اند. ارسطو، کنفوسیوس و آگوستین قدیس همگی نکاتی را در زمینه شکوفایی تن و جان نوشته اند. شاید فکر کنیم این آموزه های کهن گفتارهایی بی مانند و همیشگی اند، ولی چنین نیست و ادبیات موفقیت همیشه دوام مشخص و محدودی دارد.

سودمندترین آموزه ها آن هایی اند که کاربردی اند و دقیق و در نتیجه کاملاً به زمان و مکان خاستگاه خودشان پیوند خورده اند. دستورالعمل های موفقیت پولینزیایی های سده سوم در مورد ساخت و راندن قایق هیچ دخلی به دستورالعمل های موفقیت مغولان سده سیزدهم در مورد راندن و تیمار اسب ندارد. در امپراتوری آرتک سده پانزدهم به مردم سفارش می کردند مراقب قربانی شدن باشند و در امپراتوری روسیه سده هجدهم مراقب دهقان شدن.

روال کلی آموزه ها در یک دوران معمولاً ثابت است، ولی وقتی جامعه به دوران گذار وارد می شود و پوست می اندازد، آموزه ها هم رنگ عوض می کنند. شاید یکی از بهترین نمونه ها و گواه این موضوع را بتوان در کتاب راه ثروتمند و آبرومند شدن: توصیه به

۱. Warren Buffett؛ اقتصاددان و کارآفرین آمریکایی و دهمین فرد ثروتمند دنیا تا سال ۲۰۲۱.

تهیدستان^۱، چاپ سال ۱۷۷۵ و نوشته جان ترازلر دید. نویسنده در زمانه‌ای این کتاب را می‌نوشت که جامعه انگلستان در حال گذار از نظام فئودالی به نظام بازرگانی بود و به همین خاطر نویسنده بر این نکته تأکید داشت که ثروت و سرشناسی دیگر منحصر به دوک‌ها و بارون‌ها نیست: «آدم‌ها پیش از این به خود می‌بالیدند که زیردست فلان ارباب‌اند و به همان اندک مایه زندگی خود قناعت می‌کردند... ولی حالا با بالا گرفتن بازرگانی و دادوستد شمار ثروتمندان رو به افزایش است و مردم نیازهای تازه‌ای دارند... و در پی چیزهایی می‌روند که پیش‌تر به خواب خود نمی‌دیدند.» حالا آموزه موفقیت در این زمانه نو چه بود؟ ترازلر استراتژی‌ای را در میان می‌گذاشت که به نظر خیال‌پردازانه و غیرعملی می‌نمود، ولی سرانجام معلوم شد با این آموزه می‌شود دوران نوین را تعریف کرد: «استقلال». این یعنی دور انداختن راه آزموده مطمئن سرسپردگی به اربابان ثروتمند و روی آوردن به خودمختاری شخصی و کاری.

زمانه‌ای که شما خودتان در آن به دنیا آمده‌اید دورانی است که از نخستین سالیان سده بیستم آغاز شده و جوامع غربی را به راهی انداخته است که عنوان دوران اقتصاد تولیدی شرکت‌بنیان^۲ بر آن نهاده‌اند. در منابع مختلف این دوران را «عصر صنعتی» هم نامیده‌اند، ولی بهتر همان که به آن بگوییم «عصر استانداردسازی». روزگاری که در آن خطوط گسترده تولید، تولید انبوه، سلسله‌مراتب سازمانی و آموزش اجباری رواج یافت و همین روند به استانداردسازی بیشتر جنبه‌های زندگی روزمره رسید و از دل آن تولیدات مصرفی، مشاغل و مدارک دانشگاهی بیرون آمدند.

روزگار استانداردسازی هم به‌مانند همه دوران‌های دیگر تعریف خاص خودش را برای موفقیت رواج داد که بالا رفتن از نردبان نهاده شده برای کسب ثروت و موقعیت بود. از دل همین مفهوم سازی خاص سلسله‌ای از کتاب‌های خودیاری درآمد که از آن جمله می‌توان کتاب آیین دوست‌یابی^۳ دیل کارنگی در سال ۱۹۳۶، بیندیشید و ثروتمند شوید^۴ نوشته ناپلئون هیل در سال ۱۹۳۷ و قدرت تفکر مثبت^۵ نوشته نورمن ویتسنت پیل را نام برد. این نسل نوین کتاب‌های موفقیت که همگی با نگاه به بالا نوشته شده بودند، عادت‌ها و ترفندهایی را به مردم پیشنهاد می‌کردند که در صعود از سلسله‌مراتب سازمانی یاری‌شان کند. مثلاً هیل نوشته بود: «راه بهتر این است که خود را در کار خود

1. The Way to Be Rich and Respectable

2. factory-based manufacturing economy

3. How to Win Friends and Influence People

4. Think and Grow Rich

5. The Power of Positive Thinking

تادرز

از بنیان‌گذاران و رئیس شرکت مشاوره کاری و فکری
پاپیولیس- استاد دانشگاه هاروارد.



اُگی آگاس

استاد رشته علوم اعصاب محاسباتی دانشکده تعلیم
و تربیت دانشگاه هاروارد



Dark Horse:

Achieving Success Through the Pursuit of Fulfillment

انگار از همان آغاز زندگی انسان بر روی کره زمین دستورالعمل‌هایی برای موفقیت وجود داشته، چون آموزه‌های مرتبط با «زندگی بهتر» قدمتی اندازه فلسفه دارند و همین‌هاست که بعدتر صاحب‌نظران آن را «ادبیات موفقیت» نام داده‌اند.

هرجا سخن از اسب سیاه می‌شود منظور قهرمان و برنده‌ای است که هیچ‌یک از شرایط برد را نداشته، طبق معیارهای استاندارد پیش نرفته، ولی در روندی شگفت راه خودش را تا جایگاه اول بریده و رفته و همه را مبهور گذاشته است. باور ما این است که فردیت و تفاوت‌های فردی بسیار حائز اهمیت است و فرمول استاندارد و واحدی برای رسیدن به کامیابی و موفقیت وجود ندارد.



نشرم‌ون

ISBN: 978-622-5914-29-2



اسکن کن و به
صدامون گوش بده